

بەھر دەرگۈزە

شەۋىپىھىقىنە ۋە مېھىلات شۇنى

تالىف دەرىجىن زىن كوب

فهرست مطالب

صفحه فصلها	صفحه بادداشتها	
	۳	مقدمه
۴۶۷	۹	۱. مثنوی و مولانا در قصه ها
۴۷۰	۴۳	۲. داستانهای انبیا
۴۷۳	۸۳	۳. سیمای خاتم رسولان
۴۷۷	۱۱۹	۴. صحابه و مشایخ در قصه ها
۴۸۱	۱۶۳	۵. حکایات امثال
۴۸۳	۱۹۷	۶. تمثیلات در مثنوی
۴۸۵	۲۱۹	۷. سؤال و جواب، وزبان حال
۴۸۸	۲۵۱	۸. قصه های تمثیلی
۴۸۹	۲۷۷	۹. داستانهای امثال
۴۹۲	۲۹۳	۱۰. داستانهایی از تفسیرها
۴۹۴	۳۲۳	۱۱. قصه های نوادر
۴۹۵	۳۴۳	۱۲. جد و هزل در لطایف
۴۹۶	۳۶۳	۱۳. لطیفه ها و طنزها
۴۹۷	۳۸۵	۱۴. هزل یا تعلیم
۴۹۹	۴۱۹	۱۵. قصه و نقد حال
	۴۶۷	بادداشتها
	۵۰۵	راهنما
	۵۴۱	ابیات مثنوی در متن

فهرست آیات و کلمات قرآنی، احادیث

٦٠١	سنن، اقوال، امثال و مصروعها
٦٠٥	کتابنامه
٦١٥	راهنمای یادداشتها

فهرست بند‌ها

١٢٨-١٣٦/٩	* ١-١٨/١
١٣٧-١٥١/١٠	١٩-٣٦/٢
١٥٢-١٦١/١١	٣٧-٥٢/٣
١٦٢-١٧١/١٢	٥٣-٧٢/٤
١٧٢-١٨٢/١٣	٧٣-٨٥/٥
١٨٣-٢٠٢/١٤	٨٦-٩٨/٦
٢٠٣-٢٢٣/١٥	٩٩-١١٤/٧
	١١٥-١٢٧/٨

رموز و نشانه‌ها

- ڈ: ارجاع به مطلب متن که عدد دنبال آن محل آن را معلوم می کند.
- []: ارجاع به یادداشتہا به ترتیب توالی در هریک از بابها.
- س: اشارہ به ادامہ مطلب، و چون در مورد قصہ‌ها لزوم ادامہ مطلب پیداست در بعضی موارد ضمن اشارہ به بیت آغاز، تکرار نشد.
- ع: اشارہ به عنوان بیت در نسخه نیکلسوں و پیداست که مطلب مورد اشارہ در عنوان است نه در خود بیت
- ★: ارجاع به بیتی از مثنوی که شماره اش در ذیل بند و عین آن در بابیات می آید.
- *: ارجاع به بیتی از دیوان شمس که شماره آن در ذیل بند از چاپ فروزانفر می آید.

* عدد سمت راست شماره فصل و اعداد سمت چپ مربوط به بندھائی آن است.

مقدمه

با آنکه از طوفان سحابی که در سراسر بحر بی پایان مثنوی موج می زند در کوزه سربسته قصه های آن جز رشحه بی چند جای نمی گیرد و به قول گوینده مثنوی گر بریزی بحررا در کوزه بی، همچنان بیش از قسمت یکروزه بی در آن گنجایی ندارد، به هر حال تشنۀ از ره رسیده را هم بر لب دریای بدان پهناوری از آنهمه آب که آنجاست ناچار هم به قدر تشنگی باید چشید.

از اینجاست که کام آشنایی با عذب لطیف این بحر عظیم را که مثنوی معنوی مولانا جلال الدین بلخی رومی است نیز از همان جرעה بی چند که در کوزه قصه می گنجد باید آغاز کرد. درست است که این جرעה بی چند هرگز از بخر آشامان طوفان نوش رفع عطش نمی کند لیکن تشنۀ از جان گذشته بی هم که خود را به آغوش امواج بحر می اندازد خویشتن را چنانکه آرزو دارد سیراب نمی یابد و باز بسا که در کشاکش آن امواج به حسرت و تشویر موبیه سر می دهد که در درون بحر هم —مرا فرات ز سر بر گذشت و تشنۀ ترم.

دردی که نی آتشین دم مولانای روم را در ضمن حکایت به بانگ و ناله درمی آورد و قصه های وی را، حتی آنجا که ظاهر شاد و بی بند و بار واقعه مضمون خاطر نیوشنده نامحرم را در حد رویدادهای عادی حیات هر روزینه متوقف می دارد باز گرم و تند و آتشناک می سازد «درد اشتیاق» شرح ناپذیری است که عارف مهجور مانده از آن می نالد و تا از خودی وی نشانی بر جاست درد وی نیز همچنان باقی است و حکایت و شکایت جاودانه وی که از ناله نی در رگ جان قصه هایش هم می دود در آنها انغکاس می یابد و در «حدیث عشق پرخون» او در پیچ و خم هر قصه به رمزی دیگر تعبیر می پذیرد و سر آن جز برای آن کس که «محرم این هوش» باشد قابل ادراک نیست.

علاوه، قصه مثنوی چنانکه جایی در تمثیل افسانه و حقیقت ★ تقریر شده است چادرگونه حجابی است که پیکر عریان خیال انگیز «حقیقت» را در پرده رمز خویش پنهان می دارد و آن را از اینکه چشم فرسود هر ناشسته رویی گردد و خشم و سودای هر پرخاشجویی را به جنبش درآورد در امان می دارد و با چنین حال، عجبی نیست که راه نفوذ در اقلیم «دللات» مثنوی هم از میان محدوده

«حکایات» آن بگذرد و جز با عبور از دهلیز تو در توی قصه‌ها، به سری که از زبان بی زبانان در آنجا به زبان می‌آید راه نتوان یافت.

این کتاب بازسازی اثری است که مدت‌ها قبل از تصنیف کتاب «سرتی» مجال اتمام یافت و در مدت مسافرت خارج که به سبب بیماری طولانی برای نویسنده پیش آمد نسخه منحصر به فرد اصل آن در دست این و آن ضایع شد و ظاهراً مفقود و بی‌نشان گشت. آن نسخه که تألیف حاضر تلفیق دوباره‌یی از پاره‌یی مواد و یادداشت‌های بازیافته آن محسوب است در اصل «مقدمه‌یی بر مثنوی» خوانده می‌شد و گذشته از بحث تطبیقی و تحلیلی در قصه‌های مثنوی ناظربه این نکته بود که در عین حال ورود به دنیای مثنوی را تا آنجا که در این روزگاران حوصله وقت افتضا دارد برای خواننده کنجکاو نوراه آسان نماید و با کوزه‌یی از آن بحر عذب کام‌تشنة رهگذری آرام را آسایش بخشد.

اما آنچه می‌باشد برای آن «مقدمه» در حکم «ذی المقدمه» بی‌باشد و ضمن آنکه ترکیب تازه‌یی از تمام اجزای مثنوی را دفتر به دفتر با شرح تفسیری کوتاه و درخور عرضه دارد، خواننده را به افقهای علوی‌تری در اقلیم فایق مثنوی عزوج دهد «نرdban آسمان» نام داشت و از خلاف آمد عادت، آن ذی المقدمه هم مثل مقدمه اش رد گم شد و نشر این هردو اثر که مقرر بود خواننده ناآشنای را برای آنچه به نام سرتی انتشار یافت آماده سازد تا این غایت در عقده تأخیر افتاد و آن کتاب قبل از مقدمه‌های خویش منتشر گشت.

اکنون که بعد از سالها جستجو از بازیافت آن هر دو اثر نومید گشته‌ام آنچه را از بازسازی «مقدمه‌یی بر مثنوی» آماده انتشار یافته‌ام به نام تازه‌یی خواندم که اگر وقتی اصل نسخه به دست آید تفاوت متن‌ها و تفاق نام‌ها موجب خلط و اشتباه نشود. نرdban آسمان هم اکنون در جریان بازسازی است و شاید به دنبال این کتاب به تفاریق در طی دویاسه مجلد مجال انتشار بیابد. با اینهمه شک نیست که آنچه در این بازسازیها به وجود می‌آید، هرچند مبتنی بر یادداشت‌های گذشته باشد، عین اثرهای از دست رفته نیست حسب حالی تازه است ولا جرم صبغه وقت خود را دارد.

در مثنوی، قصه‌هایی که هست پیمانه معنی و نقد حال ماست و به هر صورت که در تقریر می‌آید همواره متضمن رمزی است که لُبِ معنی و سِرِ باطن آن محسوب است و آشکار است که بدون تعمق در این رمزها تمام آنچه را در این قصه‌ها هست در نمی‌توان یافت. توالی این قصه‌ها هم که در سراسر مثنوی دنیای ناخودآگاه خاموش و رازناک ضمیر گوینده، آنها را به هر انداز مناسب تداعی می‌کند و به هم می‌پوندد خط سیراندیشه‌یی را نشان می‌دهد که به افسون قصه‌های شوخ یا دردناک اما غالباً اندیشه‌انگیز خود خاطر مخاطب مستعد چاپک را به ماورای افقهای حسی می‌کشاند و به او کمک می‌کند تا بی آنکه در پیچ و خم استدلالهای هولناک اصحاب نظر شوق و حوصله خود را از دست بدهد بدانچه حاصل سیر و پویه رهروان چالاک راه حق است در حد آمادگی و توان خویش دست بیابد.

البته سخن بَخْرُوشِ مولانا جلال الدین پایان نمی‌پذیرد، و با هر قرن و هر عصر و همراه هر قوم

و هر نسل که از صحنه تاریخ گذر دارد آنچه را در اشارت ان لر تکم فی ایام دهر کم نفحات اغتنام آن الزام می شود، در طنین خوش جاودانه خویش درون جانهای مستعد سر می دهد و در طی اعصار و ادوار هر جا دلی را محروم این هوش بباید حکایت و شکایت نی را در گوش جانش زمزمه می کند و او را در جستجوی از خود رهایی به کام ژرفناک دریا، که بحر مشنوی است، دعوت می نماید و آنجاست که هر کس بحر آشناست کوزه را به دریا می اندازد و خود را تسليم موجها و لجه ها می دارد و در این غرقاب خاموشی و فراموشی، هم شکایت جدایها و هم درد اشتیاق را فرمی شوید که— جان و عقل من فدای بحر باد!

در این کتاب قصه ها و تمثیلات مشنوی راهمه جا با طرز تلقی خاصی که خود گوینده از شکل و مضامون آنها داشته است مطرح کرده ام و این از آن روست که همواره پنداشت. ام جز از دیدگاه خاص گوینده نمی توان در زوایای اندیشه او راه یافت و تمتع و التذاذ از آفرینش اهل اندیشه و هنر جز از طریق همدلی با آنها ممکن نیست. چنانکه تمسک به معیارهایی که دنیای خردگرایی و روشنگری به عصر ما هدیه کرده است راه ورود به قلعه جادویی مشنوی را بر روی جوینده مسدود خواهد کرد. اما قصه ها و تمثیلات مشنوی نیز در اینجا برحسب شکل و مضامون در ابواب گونه گون مجال بحث و نقد یافته است ازین رو بسا که پاره یی از آنها بیش از یک بار مورد اشارت واقع گشته باشد و پیداست که هر بار این اشارت با آنچه در دیدگاه تازه مطرح بوده است عرضه بحث گردیده است و اگر در ظاهر تکرار به نظر می آید در واقع ناشی از ضرورتست چرا که در بسیاری موارد قصه و تمثیل ابعاد گونه گون دارد و لاجرم همه ابعاد آن در عنوان باب واحد نمی گنجد.

در کار تجدید بنای این کتاب نیز مثل کار سرّنی از یاریگری بیدریغ و خالی از مزد و منت دوستان یکرنگ و پرمهر خویش بهره مند بوده ام و این عزیزان از جستجو برای یافتن پاره هایی از متن گمگشته تا استرداد باقی مانده متن از کسانی که آماده نشر آن نبوده اند، از تنظیم شواهد ابیات تا تهیه فهرسته، از پاکنویس کردن اجزاء پراکنده تا بازخوانی و غلط گیری نمونه ها همه جا به من گونه گونه کمک کرده اند و اینجا اگر ذکر زام آنها ممکن نیست، شکر انعام آنها واجب است.

در فاصله بین تصنیف جستجو در تصوف و تجدید بنای این کتاب که قسمتی از عمر نویسنده در غربت های هول و سفرهای بی سرانجام درمانی گذشت و قسمتی به قول خواجه حکیمان فی حال صعب لايمکن اصعب منها حال★ در افسردگی و نومیدی و رنجوری به سر آمد و ضایع گشتن انسان الهی و رد گم شدن نرdban آسمان و بخش عمدی از کتاب حاضر نیز بی آمد این حاها

بود، اگر عنایت الهی محبت بی شاییه این عزیزان را شامل حال من نمی داشت آنچه در همین مدت نیز به انجام رسید حصولش بس دشوار می نمود. در این میان دوستان نادیده بی هم از دور و تزدیک با دلنوازیها و خاطر انگیزیهایی که درنامه و پیام خویش از من گردند در این جستجوها به من شوق و حرارت بخشنیدند و در واقع دلداریها و غمخواریهای این دوستان دیده و نادیده بود که در این جستجوها طی سالیان برای من اجر واقعی به شمار آمد — هر چند اجر واقعی برای آن کس که با این جستجوها سر و کار دارد دریافت آن لمحه‌های نادر و نورانی و جاودانه است که وی را به ماورای بحر و کوزه می برد و از آنچه در حوصله عبارت و اشارت گنجایی دارد فارغ می سازد و بی تردید فقط — دولت آن دولت است و کار آن کار.

طهران

مردادماه ۱۳۶۶

* قصه افسانه؛ با مولانا روم در دفتر ایام / ۶۴
* اشارات، شرح خواجه ۳ / ۴۲۰ ~

منوی و مولانا در قصه‌ها

در منوی مولانا جلال الدین محمد بلخی معروف به مولوی و مولانا روم همه چیز از حکایت و شکایت نی آغاز می‌شود، همه چیز در ابیات محدود ننی نامه در آغاز دفتر اول آن مجال بیان می‌یابد و همه چیز در ناله اشتیاق نی که شرح درد فراق او★ در سکوت ناگهانی ونهایی او در پایان دفتر ششم به محو و فنا می‌پیوندد خاتمه می‌پذیرد. با این دریای اسرار که در سراسر منوی موج می‌زند و همه چیز را در موج و طوفان روح می‌شوید فکر انسان عادی – انسان بی‌جوهر و فروبسته در غلاف حیات حیوانی – تا وقتی مثل مولانا تبدیل به موج روح ولجه راز نشود نمی‌تواند در این دریای پرهیجان راه پیدا کند و جز آنکه در قایق شکننده‌یی که قصه و تمثیل نام دارد بنشیند و لحظه‌ای چند دز آبهای کم عمق نزدیک ساحل هیجان بی‌لگام این دریا را با بیم و دلهره از دور تماشا نماید چه کاری می‌تواند کرد؟

درست است که قوت موج و طوفان گه گاه دیواره قایق را می‌شکند و به درون آن راه می‌یابد و احياناً سبکباران ساحل را از رویارویی با چنین عظمت بی‌آرام به دغدغه‌یی نافرجام دچار می‌سازد، اما جز با این مایه خطر، اولین آشناییها با دریا برای این بیدردان فارغ ممکن نیست، از «سبکباران ساحلها» هم، آنها که می‌توانند «نحو محو»★ و درس فنا و از خود رهایی را از آنچه در حکایت و شکایت نی به بیان می‌آید بیاموزند باز با تمرینهایی که از همین قایق نشینیها برایشان حاصل می‌شود بهتر می‌توانند تصور درستی از غور و وسعت دریا را در نظر تجسم بخشنند، مثل آشنایان راه بی‌خطر در آب رانند★ و از غرق شدن و به فنا پیوستن هم لذت و خرسندی یابند.

از نی نامه ونی تمام وسعت و عمق پایان گریز این عظمت مواجه را که دریای

مثنوی است می توان دریافت. نی این معنی رادر تصویر وجود عارف از خود رهیده نشان می دهد و نی نامه آن را در نغمه اشتیاق روحانی او منعکس می سازد. اما قایقی که سبکباران ساحل را در مجاورت ساحلهای دور از گرداپ در این دریا سیر می دهد، با آنکه در لحظه های روشن و آفتایی دریا غالباً اینمی دارد، گه گاه با تکانهایی که از تأثیر امواج خروشان اعماق به عقل و اندیشه آنها می دهد چیزی هم از اسراری را که در زیر امواج کوه آسا اما بی آرام اعماق این دریا هست به حس و ادراک از دغدغه بیداری یافته آنها منتقل می کند، و آنچه این قایقهای قصه را وسیله کشف و تجربه سالک نوراه می سازد همین معنی است.

پ

پیداست که این تکانها، در بسیاری از این سبکباران هم، وجود انسانی را به هیجان می آورد، آنها را از دغدغه هایی که در اینمی ساحل جانشان رامی آزاد ترکیه - کتارسیس + - می کند، عظمت و وسعت افقهای زیبایی و حقیقت را، که در فراسوی دنیای ساحل، در ماورای اقلیم حس حیوانی بیدردان عالم جلوه دارد، به آنها نشان می دهد، و اینجاست که انسان ساحل، وقتی ذهن خود را از آنچه جز اوهام وابسته به منفعت پرستیهای خودخواهانه اش نیست جاروب می کند، روشنی حیات را در انعکاس امواج عرفان از خود جوشیده و در جو شسته از غبار عاری از خودی و خودنگری باز خواهد یافت.

ت

راست است که قصه ها جز دورنمایی محدود از این آفاق بی انتهای مثنوی را نشان نمی دهد، اما همین اندازه هم برای آنها که تصور روشنی از وسعت و عظمت این افقهای ناشناخته ندارند مقدمه آشنایی است. در دنیایی که آرمانهای حاکم بر آن حتی طالبان جان را در حد طالبان نان تنزل می دهد و مذهب مختار اهل آن استغال به تمام آنچه را در فراسوی دنیای حس است مذهب منسخ تلقی می کند باز این قصه ها می تواند لامحاله بر روی کسانی که از احساس دلزدگی و وانهادگی غشیان آور و بدینانه بی که بیماری قرن ماست جان خود را سرخورده و ملول می یابند روزنه بی بگشاید.

ث

در چنین حالی است که تنفس هوای تازه بی به این ملolan آرامش و شوقی می دهد، آنها را برای تحمل دنیایی که خود را به زندگی در خذلان و ملال آن محکوم می یابند قدرت و طاقت تازه بی می بخشد، و تجربه بی زودگذر از آنچه با دستیابی به سر قصه ها از دنیای ماورای حس به آنها می دهد لحظه بی چند آنها را از دنیای خور و خواب و خشم و شهوت بیرون می کشد، و با فحجه روح انگیز عرفان از خود جوشیده بی که در اجزای این قصه ها هست خاطر آنها را تسليت و سکون

می‌بخشد، و این خود هر چند اهل درد را تشفی نمی‌دهد باری برای این بیدردان عروج و کمالی است – و به هر حال مایه شادی و خرسندي است.

جز با چنین تجربه‌هایی هم انسانِ ره‌گم کرده امروزینه نمی‌تواند از دنیا یائس انگیز حسی خویش قدم بیرون نهد و در آن سوی افقهای «خودی» راه به عالمی جوید که برخلاف دنیا خودیها تنازع را به محبت، تجاوز را به عدالت، و عصیت را به سماحت تبدیل سازد و وی را در سیر مراتب وجود از توقف در آخرین منزل حیات حیوانی برهاند و به آستانه حیاتی که شایسته مرتبه انسانی است رهنمونی کند.

البته تعلیم نی و نی نامه که به تعبیر خود مولانا جلال الدین اصول اصول دین و کشف مراتب شهود و یقین را شامل است [۱] در این حد توقف ندارد و آنچه عارف صاحب درد را بدان می‌خواند هدایت و نوری است که در ورای تجربه قصه طلوع می‌کند و وحی و قرآن مطلع و کانون آن است، اما خروج از دنیا یی هم که در آن انسان خودی خود را رها می‌کند و پس پشت می‌گذارد شرط ورود به اقلیم ناشناخته‌یی است که این نور و هدایت از آنجا می‌تابد، و از اینجاست که قصه‌های مثنوی با عالمی که خاص انبیا و اولیا و شایسته صدیقان و شهیدان است اتصال می‌یابد و آنچه شاهد و تجسم احوال و اسرار نی نامه و نی محسوب است نیوشنده قصه را به آنچه در محدوده دنیا حسی او ناشناخته است مجال ورود می‌دهد.

نی نامه مثنوی، که این قصه‌ها با تمام دقایق و نکات متدرج در دلایل و مقالات مثنوی بسط و تطویل روشنگرانه‌یی از اسرار آن است، آنجا که حکایت و شکایت جدایی را در زیر وبم ناله نی سرمی دهد در واقع شور و اشتیاق روح عارف را که نی جز رمزی از وجود از خودی خالی گشته اونیست می‌سراید، وقتی خود وی نیز خاطرنشان می‌سازد که وجود وی آن جسم ظاهر که در نظرها منظور است نیست، آن ذوقی است که از کلام وی سرمی زند [۲] پیداست که نی نامه با تمام مثنوی که تطویل و تفسیر آن است نیز جز نمودی از وجود نی نخواهد بود.

البته این نی وقتی می‌خواهد سرّ حال خود را بیان کند عمدآ آن را در حدیث دیگران باز می‌گوید تا آن را که محرم این هوش نیست از رازی که با هر کسی نمی‌توان در میان نهاد واقف نسازد، اما قصه او، خاصه آنجا که نقد حال ماست، چیزی از این راز را از پرده بیرون می‌آورد و با اینهمه از ناله نی که هرگز از قصه سوز و درد وی خالی نیست گوش نامحرم جز ناله را نمی‌شنود، اما آنکه راز آشناست لامحاله این رامی داند که بین ناله و درد تفاوت بسیار است و نه هر کس ناله‌یی را می‌شنود دردی را هم که ناله از آن برمی‌خیزد احساس تواند کرد.